حسین سیستانی، پژوهشگر حوزه حکمرانی و تعلیم‌وتربیت درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

مسئولان اجرایی فهم مشترکی از سند تحول ندارند

■ در دوره جنگ ۲ برابر الان برای آموزش هزینه می‌کردیم

زینب مرزوقی
خبرنگار گروه نقد روز

عادت داریم برای نوشتن از معلم و روز گرامیداشت او دست به دامان کلیشه‌ها شویم. مدام از ناهمخوانی مزد و کار و مسائل صنفی و اهمیت نقش معلمان بنویسیم و تمام زورمان هم شاید همین باشد. کم پیش آمده که چند قدم به عقب برگردیم و نگاه کنیم کدام تصمیمات و به نتاج‌هایی، نظام آموزشی را امروز به چنان ورطه‌ای انداخته که معلمی را در جامه سکون و انفعال می‌بینیم؟ البته که چالش‌های فعلی آموزش‌وپرورش آنقدر زیاد و موضوعات شان نیز اساسی است که شاید وقت نشود تمام این چندده‌هه را بررسی کنیم و بپرسیم، نظام آموزشی فعلی نتیجه کدام تصمیمات اشتباه بوده‌وکژکارویی‌های حکمرانی در قبال نظام آموزش چیست؟ شاید به‌جای گفتن و نوشتن، از کمبود معلم در فلان استان یا در سطح کشور و تعداد جبران شده از طریق استخدامی‌ها، امروز بهتر است بپرسیم که چالش‌های حکمرانی در نظام آموزشی و دلیل گره‌های به وجود آمده در نظام آموزشی ما چیست؟ یعنی به جای چسب زدن روی زخم‌های کوچک اما فراوان بر تن نظام آموزشی، علت آنها را پیدا کنیم و دلیل ایجاد این زخم‌ها را مرور کنیم تا به جای مسکن‌ها، راه‌های درمان آن را بکاریم.

حسین سیستانی، دانش‌آموخته فلسفه تعلیم و تربیت و دانشجوی دوره دکتری حکمرانی است. او همچنین سابقا دبیر فیزیک بود و اکنون خود را پرسنگر حوزه تعلیم و تربیت معرفی می‌کند. با سیستانی درباره حکمرانی نظام آموزشی و چالش‌های فعلی نظام آموزشی از منظر حکمرانی به گفت‌وگو نشسته‌ایم. سیستانی معتقد است قبل از ورود به موضوع چالش‌های حکمرانی، ابتدا باید تعریف دقیقی از این عنوان داشته باشیم. او این عنوان را به دو دسته کلی تفکیک می‌کند. یک، تعریف دانشگاهی و دانش تخصصی حکمرانی و دوم، نحوه ادوار جاری نظام آموزشی. برای مرور ادل و چالش‌های حکمرانی نظام آموزشی در کوتاه‌مدت نمی‌توان کاری انجام داد؛ چراکه در ابتدا باید به سراغ تولید علم حکمرانی و بازخوانی مبنای اصلی جمهوری اسلامی و دلالت‌های آن در نظام برویم. همچنین در این گفت‌وگو در رابطه با اصلاح روندهای آموزشی فعلی و مقدمه‌ای در رابطه با تغییر رویکرد و نگاه به مساله آموزش‌وپرورش، از اول انقلاب به تا امروز مورد قابل اهمیتی مطرح شد. در انتهای این گفت‌وگو نیز سیستانی ۵ پیشنهاد فوری در کوتاه‌مدت برای نظام آموزشی ارائه کرد.

■■■

در ابتدای گفت‌وگو، تعریف و ترکیب عنوان «چالش‌های حکمرانی در آموزش» را شفاف کنیم که دقیقا قرار است درباره چه چیزی صحبت کنیم؟

پیش‌فرض می‌گیریم که معنای چالش را می‌دانیم. اما حکمرانی را نمی‌توان به دو شکل معنا کرد. معنای اول در سطح عرفی و فضای رسانه‌ای است که به نوعی خاص از حکومت کردن حکمرانی می‌گویند. هرچند این برداشت رواج بیشتری دارد و واژه مصطلحی است اما از منظر فنی برداشت نادقیقی است؛ چراکه اگر حکمرانی را ترجمه governance بدانیم، یک علم و دانش تخصصی محسوب می‌شود و مولفه‌ها، ابزارها و روش‌شناسی خاص خود را دارد. برای همین باید تکلیف‌مان را روشن کنیم و بدانیم که با این اختلاف برداشت مواجه‌ایم. مسئله شکل نمی‌گیرد. ما نسبت به کلید واژه حکمرانی آشنایی تخصصی نداریم. این دانش اولین بار در دوره دکتری سال ۹۷ در دانشگاه دفاع ملی برای نیازهای دانشگاهی کشور شد و از مهرماه ۱۴۰۲ نیز دانشگاه تهران در گرایش حکمرانی آموزش‌محور دانشجو جذب کرده است. ما همین الان و در همین لحظه‌ای که درحال گفت‌وگو هستیم، هنوز حتی یک فارغ‌التحصیل دوره دکتری حکمرانی در کشور نداریم که از رساله خود دفاع کرده باشد. قصدم این است که بگویم در شناخت مسئله حکمرانی در چنین وضعیتی هستیم. این روزها آن را زیاد به کار می‌بریم و استفاده از آن برای برخی از مسئولان نیز تبدیل به یک شده است درحالی‌که هنوز به دیگر دانش‌آموخته این رشته را نداریم، یعنی هنوز انبوهی از کتاب‌ها، مقاله‌ها و توضیحات علمی در رابطه با این رشته در جهان وجود دارد که وارد کشور نشده است. بنابراین بسیار سخت است که اکنون بتوان درباره حکمرانی، یک صورت‌بندی مشخص داشت و چون صورت‌بندی مشخصی نداریم، فعلا معنای تعریف عمومی جامعه روی این کلید واژه برگزارید شده است. پس هنوز یک تعریف مشخص و منسجمی نداریم که بتوان آن را با سایر علوم مدیریتی و خط‌مشی‌گذاری و... در کشور مزبندی کرد. این چالش ابتدایی ما این است که اساسا دانش تخصصی حکمرانی نداریم. یعنی علم حکمرانی را در کشورمان نداریم؛ چراکه پروسه‌ای مخلوط شده از علم مربوط به سیاست، فلسفه علم شناسی و چندین علم دیگر است که دچار نهایت درگیری فرایند سنتز به علم حکمرانی می‌رسد.

از تعریف واژه حکمرانی که بگذریم مساله بعدی این است که ما تعریف بسیار مشخصی از نظام آموزشی‌مان نداریم. به چه معنا؟ به این معنا که کارکرد نظام آموزشی با انتظارات ما از نظام آموزشی همواره مورد حول یک تزافق ملی، همگانی و عمومی وجود ندارد. منظورم از هدف نیز به مثابه خروجی، پیامد و امری قابل اندازه‌گیری و ملموس است. بله مولفه‌هایی وجود دارد که ما به آن مقصد داریم اما این موضع، اصل نیست. مولفه‌ها، صفت‌اند نه مقصد. صفت‌ها به این صفت رابه انبوه اضافه کنید، همه انبوه‌ادوای تمام شرایط این صفات را داشته باشیم، به جای اینکه ۱۰۰ مولفه‌ها داشته باشیم، همه جمله‌ای که مترددیدایم. همه هر عرق ریخته‌ایم اما کلی اتلاف انرژی شده است. به گمان من همین مقدار کافی است. هرچند بعید می‌دانم باز هم کسی سراغ این مقدمات و ابتدائیات بروند چون همه دوست دارند به جای کار زیربنایی، مشغول فعالیت‌های رویایی که دیده می‌شود، باشند. ما سال‌ها داد می‌زنیم و حرص می‌خوریم اما هیچ اتفاقی نیست.

جمع‌بندی شما نسبت به اینکه چرا امروز با چالش حکمرانی در نظام آموزشی مواجه هستیم از منظر تخصصی و فلسفی چیست؟

اگر بخواهیم جمع‌بندی کنم در معنای اصیل؛ چالش‌های حکمرانی نظام آموزشی، راه دارزی در پیش دارند. اولا ما اساسا وردی به مساله حکمرانی به معنای آکادمیک و تخصصی نداشتیم. تازه دیسیپلینی مانند خط‌مشی‌گذاری، آینده‌پژوهشی، آمایش، طراحی و برنامه‌ریزی استراتژیک و... مکانیسم‌هایی هستند که در ذیل حکمرانی به ما کمک کنند. ما اینها را سنتزشده و در یک صورت‌بندی منظم باهم نداریم. مساله بعدی نیز این است که نظام آموزشی به عنوان یک وسیله که می‌خواهد یک دسته اهداف را محقق کند، چون آن اهداف و فلسفه‌اش هنوز سرشار از ابهام و تعارض است، ناخودآگاه در این مسیر هم نمی‌تواند موفقیت آمیز باشد یا خروجی مثبتی داشته باشد. یعنی این دو مورد؛ یکی ناهمشخص بودن فلسفه مبنایی جمهوری اسلامی که امتداش سبب بی‌اینده‌گی در مدرسه می‌شود و دوم نداشتن دانش تخصصی حکمرانی، تصور من این است حداقل ۵ سال تا ۱۰ سال زمان می‌برد تا صورت‌بندی دقیق از «حکمرانی نظام آموزشی» را انجام دهیم. بعد از آن تازه ما امکان حل این مساله را خواهیم داشت. بنابراین اکنون نمی‌فهمم که بدون این دو مقدمه کلیات گفتمان اجرایی سند تحول یعنی چه!

یعنی حرف شما این است که ضعف در ایدئولوژی و ایده، اساسی حکمرانی، ضعف و بی‌اینده‌گی در نظام آموزشی را به وجود آورده است؟

آفرین. دقیقا حرف من این است که فلسفه حیات نظام حکمرانی که به کجا می‌خواهد برسد، باعث می‌شود نظام آموزشی خود را در آن مسیر طراحی کند. وقتی من نمی‌دانم که به کجا می‌خواهم بروم، یعنی نمی‌دانم که چه ماهیتی به تیریز بروم یا چابهار، بعد شما به من می‌گویید که مثلا از کدام مسیر یا با چه وسیله‌ای بروم! این رفتارها مضحک است. مدرسه صرفا کارکرد وسیله و ابزار تحقق هدف است. وقتی آن هدف مشخص نیست یا مبهم است یا تعارض دارد یا اشتراکی در آن وجود ندارد، طبیعتا نمی‌توان درباره مسیر یا وسیله رسیدن به آن هدف صحبت کرد. ما هنوز چالش‌های بنیادین جنگ نشده‌ای داریم؛ چون تحد تک هژرانه‌ای فقه، دموکراسی یا ورد مسالاری، اقتصاد نئولیبرال غالب جهانی یا اقتصاد بومی عدالت‌محور، مردم‌سازی و خصوصی‌سازی و... داریم. مدرسه امروز با دقیقا متاثر از همین سرگشگی‌ها به این وضعیت مبتلا شده است. در یک جمله اینکه ریشه مشکلات نظام آموزشی، خارج از نظام آموزشی است!

از موضوع تخصصی «حکمرانی نظام آموزشی» بگذریم و بیاییم به سمت چالش‌های اداری و خدمات امروز نظام آموزشی عبور کنیم؛ اکنون این چالش‌های خرد را چگونه می‌توان حل کرد؟ این را چگونه می‌بینید؟

مسائلی که اکنون دگرگیر آن هستیم رامی‌توانیم به عنوان چالش‌های عینی یا ملموس اداره نظام آموزشی نامگذاری کنیم و ذیل public administration ادامه دهیم. چالش‌های روزمره‌ای مانند خالی بودن کلاس‌ها، کمبود معلم، کیفیت آموزشی پایین است و... در حقله بسته روزمره‌اگرار روی تردمیل هستیم که ما روی همین تردمیل روزمره هم خودمان را زخمی می‌کنیم و بلد نیستیم درجا خوب بدویم، مدام تولید هزینه می‌کنیم. درباره اینها می‌توان یک به یک صحبت کرد.

به نظر خودتان اکنون باید به دنبال چه چیز باشیم؟

به نظر من برخلاف مساله حکمرانی نظام آموزشی اتفاقا این موضوع اصلاح رویه‌های غلط فعلی چندان پیچیده نیست. شما اگر قرار باشد نظام آموزشی را به عنوان یک دستگاه جامعه‌ساز به رسمیت بشناسی؛ به فهم نیاز به خلبان است. همین را بفهمیم باقی ماجرا حل می‌شود؛ چراکه خلبان نیاز به دوره‌های خاص، تجهیزات خاص، آموزش خاص، گزینش و اعتبار اجتماعی خاص دارد. همه اینها وسایلی است که همراه با فهم مساله حل می‌شود. به محض اینکه ما راده به فهم نیاز به وجود خلبان کنیم، همه متوجه خواهند شد که خیابان چگونه جذب و تبریت می‌شود. اما مساله این است که ما می‌گوییم خلبان نمی‌خواهیم. به همین نیروی کاذری که یک (۳ به دست می‌دهیم و ربه‌روی دشمن بشت خاکریز می‌ایستد، اکتفا می‌کنیم. این هم دلیل دارد. دلیلش این است که ما رویکرد آفنده خودمان، جایی که ما می‌خواهیم برایمان بیریم زانخواهیم و ترجیح‌مان این باشد به‌گوهای رفاترکنیم که آسیبی نبینیم و گزنده به ما نزنند. این دلیل تفاوت رویکرد است. امروز هم اگر قرار باشد مسیر تبریت و جذب معلم، مسیر ارتقا و نگه‌داشت معلم تغییر کند؛ این تغییر مسیر بسته به تغییر نگاه مسئولان ارشد نظام است. نگاه مسئولان ارشد باید تغییر کند. ما در دهه۶۰، در اوج چالش‌های جنگ و تقریبا در سال‌هایی نزدیک به ۲۰ درصد بودجه عمومی کشور را آن هم در شرایط جنگی به آموزش‌وپرورش اختصاص می‌دادیم. امروز این بودجه زیر ۱ درصد است. آن هم در دولتی که اتفاقا با صدای بلند شعار تحول می‌داد!

رسیدن از آن موقعیت به این موقعیت؛ بسیار جای بحث و گفت‌وگو دارد. شاید فکت درستی نباشد، اما می‌توانیم بگوییم که این تغییر نگاه اهمیت به نظام آموزشی به این دلیل است که ما ایدئولوژیست‌های اصیل نظام را از دست دادیم؟

بله. دقیقا همین است.

اگر در کوتاه‌مدت چه چاره‌ای می‌توانیم داشته باشیم؟

این چالش راه حل کوتاه‌مدت ندارد؛ چراکه در کوتاه‌مدت هم ایجاد نشد. ما جای اینکه معلم را به عنوان کارگذار ارشد نظام ببینیم، یعنی همان خلبان؛ تبدیلش کرده‌ایم به سربازی که تنها وظیفه‌اش نگهبانی در پادگان است. این اتفاق تقریبا سه دهه طول کشید. من البته قائل نیستم که برای بازگشت به آن نگاه، نیاز به گذشت سه دهه داریم. این ترمیم نگاه ممکن است حتی در یک بازه

دو، الی سه ساله هم اتفاق بیفتد. اما شرط لازم و کافی آن، تغییر نگاه مسئولان و نخبگان است. بخواهم دقیق‌تر بگویم؛ این است که شرط لازم، تغییر نگاه نخبگان است اما این کافی نیست. تغییر نگاه مسئولان نیز باید اتفاق بیفتد. مسئولان که طبیعتا منهم ردیف اول هستند، یعنی همه روسای جمهور، نمایندگان مجلس، اعضای شورای انقلاب فرهنگی در این سه دهه و همه تقریبا اینجا در مظان اتهام هستند. اما این را فراموش نکنید که فقط اینها در مظان اتهام نیستند. نخبگان اجتماعی ما نیز عمدتا نسبت به مساله آموزشی دغدغه ندارند. مثلا یک نفر مثل آقای پرویز امینی، فیلد فعالیتش جامعه‌شناسی است. به فراخور رشته تخصصی و آکادمیکش تناسب بسیاری با آموزش‌وپرورش دارند. اما برای حل آن مساله‌ای که در فضای جامعه‌شناسی که به بن‌بست رسیده یا گره خورده، مدام وقت و اکاری کرده و می‌گوید اگر من امروز در جامعه‌ام اختلاف طبقاتی دارم، این امر در نهاد مدرسه بازتولید شده است. این در همان مدرسه خصوصی بازتولید شده است. اما باقی نخبگان ما در حوزه‌های مختلف هنوز نتوانسته‌اند مسائل‌شان را ریشه‌یابی کنند. مثلا کنون فرهنگ کار در جامعه ما ضعیف است. خب ما سیستمی داریم که ۱۲ سال، بچه‌ها در آن گوشه صندلی لم می‌دهند. از اینها کارگر خوب هم دربیای آید چه برسد به نخستین خوب، چه برسد به اینکه آدم هایی که هویت ملی خوبی دارند یا باور دینی عمیقی دارند. معلم ریاضی و فیزیک در روز تدریس گرده‌اند، در کنار آنها دو ساعتی هم معلم دینی رفته است و به آنها گفته که مثلا بچه‌های خوبی باشید. این گونه که بچه‌ها میان دو و ساعت زنگ دینی دیدار نمی‌شوند. طبیعی است که الان ما چالش‌های اجتماعی را در جامعه‌مان داشته باشیم. همه را در این آمار و پیمایش‌هایی که می‌بینید، در یک پیمایش اخیر؛ نسبت دینداری و اعتقادات مختلف با دوالی سه دهه قبل تفاوت فاحش و جدی‌ای دارد. این نتیجه همان فراموش کردن آن افق است. شما فکر کردید یک مبارز لب مرزی، کارکرد خلبان یک جنگنده را خواهید داشت؟ خب این محقق نشده است. امروز ما میراث دار اشتباه و غفلت گذشتگان هستیم. مساله این است که اگر این مسیر را نخواهیم پیش برویم، آینده پیش رو بسیار ترسناک خواهد بود و ضرورت صاحبان و بازگشت بسیار مهم است؛ چراکه شما یک جایی می‌گویید که من ۳۰ سال آزمون و خطا کردم اما از آن به بعد نمی‌توانید آزمون و خطا کنید. کوچک‌ترین غفلت و تداوم این مسیر، نتیجه‌اش این خواهد بود که نسل آینده شما از چنگ‌تان خارج خواهد شد.

به نظرتان اداره آموزش‌وپرورش فعلی به چه چیزی نیاز دارد؟

من فکر می‌کنم که باید بعد امر فوری بسیار نیاز دارد. نخبگان ما در همه حوزه‌ها نسبت شان را با نظام آموزشی مشخص کنند. یعنی بگویند من که استاد دانشگاهم و درحال تدریس هستم، مکانیک یا هر علم فیزیکی هستم یا پدر، مادر، یا نام دانشجو رویه‌رو هستم که اگر این زیرساخت‌ها را داشت، خیلی کار من بهینه‌تر می‌شد. اگر بسیار مهم است، الزامات این اهمیت راهم باید بپذیریم. مسئولان ما به جای نگاه‌های کوتاه‌مدت و روزمره و دگرگیری‌های سیاسی، نگاه‌مان را به کل استراتژیک تبدیل کنند. بسیاری نسل دو دهه آینده ایران قرار است چه شکلی باشد؟ به این امر عینیت بدهند. بالاخره قدیل‌پولی که می‌دهید هم آش می‌گیرید! اگر قرار است نسل هوشمند، کارآفرین، اخلاق‌گرا و... داشته باشیم، برای آن نسل مطبوع باید هزینه شود. این امر بسیار طبیعی است. وقتی شما اگر رانهایی به خودتان بخواهید، باید بهای آن را هم بپردازید کنید. پس فکر می‌کنم این دوامر، چالش‌های عام ما هستند که باید اصلاح شوند.

در حوزه داخل خود آموزش‌وپرورش نیز صورت‌بندی دیگری دارم. در محیط درونی آموزش‌وپرورش، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های ما اصلاح یا بومی‌سازی علوم تربیتی است. تقریبا همه محتواها و زیرساخت‌های آموزشی که ما تربیت معلم و نظام آموزشی را وارد مدار آن کردیم، حداقل در دنیا برای ۵۰ سال گذشته است، حتی اگر قرار نیست بومی‌سازی کنیم، لااقل نیاز است آنها را به روزرسانی کنیم. بومی کردن دانش‌های علوم تربیتی یا به‌روزرسانی، اگر نمی‌توانیم در یک افق کوتاه‌مدت اینها بومی کنیم، حداقل روش تجربه روز غرب را بیاوریم. نه روش تجربه غرب ۵۰ یا ۶۰ گذشته که خودمان از آن عبور کردند.

مساله دیگر علم و دانش تخصصی تربیتی است. این مساله مرتبط با اصلاح بنیادین دانشگاه فرهنگیان و تربیت معلم است. به این معنا که همه نیروی انسانی را از این مدخل وارد کنیم؛ چراکه با یک دوره دوساعته، کسی خلبان نمی‌شود. باید سال‌ها وقت بگذارد. به همان میزان نیز معلم توانمندی که بتواند از لحاظ آموزشی، معرفتی، اخلاقی و درمجموع درمهارت‌های معلمی موفق باشد، تربیت کردن آن زمانبر است. ما تقریبا از بحران ۱۰ ساله نیروی انسانی گذشتیم و تقریبا ورودی و خروجی تقریبا تا چند سال دیگر یکسان خواهد شد، بنابراین همه جذب معلمان را از مدخل حرفه‌ای پیش ببریم. البته نه در دانشگاه فرهنگیان فعلی. در این دانشگاه، آن حلقه تولید و تربیت معلم تغییرات بسیار جدی نیاز دارد. نباید این گونه باشد که ما ۲۰۱۰ آبان معلم را جذب کردیم و بعد ۲۱ آبان آن را سرکلاس بفرستیم. این اتفاق بسیار مضحک، دردآور و رنج آور است. یک دوره تخصصی حرفه‌ای زمان دارد؛ نیازمند این هستیم که کاملا رویکردهای دانشگاه فرهنگیان تغییر کند.

مساله دیگر فرآیند اصلاحات اداری و ساختاری است. نظام اداری ما از حیث سازمانی اصلا بهره‌وری نیست. کلی پست‌های اضافی در ستادها داریم. تقریبا یک‌سوم یا یک چهارم نیروهای آموزش‌وپرورش در مدرسه نیستند. این اتفاق بسیار غیرپهینه است، به ازای هر سه نفر، یک نفر درحال پشتیبانی است. مگر چه پشتیبانی نیاز است؟ این امر را می‌توان تعدیل کرد. این هم البته از منظر اصلاحات صوری نیست. این گونه نیست که ما دو پست را دو نفر را دفام کنیم. نظام دیگری باید باشد، مثلا شاید به ادارات کل در استان‌ها نیاز نباشد و امروز از منطقه به وزارت ارسال و بررسی کنیم. در این میان، شاید بسیاری از کارمندهای کارنپایی که نامه‌ای می‌آید و برای یک کارمند دیگر می‌فرستند، حذف شوند. باتوجه به شعار دولت الکترونیک طبیعتا فضای اداری ما از منظر ساختاری باید بهینه‌سازی شود. قدیم ها شاید یک نفر برای یک مجوز نیاز به یک‌سال ارجاع و دوندگی داشت. الان اما در خانه‌اش یا بانک کلیک و راحت یک مجوز را دریافت می‌کند. مولفه چهارم اصلاح فرهنگ سازمانی است. مکانیسم‌های حفظ رنگ داشت نیرو و منابع در آموزش‌وپرورش است. این امر نیز کاملا مستنی و مادی است. شما ببینید یک مدیر بروکرات انتکشیدید می‌خواهید. درصورتی که نیویی در فرهنگ سازمانی طراحی کنید که باید به محله آن مدرسه، بیشتر رسیدگی می‌کند یا با الوایا بیشتر در ارتباط است، مؤلفه‌های شایستگی حرفه‌ای معلم فرصتی بود که باز هم ما دست دادیم و من خیلی غصه می‌خورم، همان ریخته بندی بود. باید مولفه‌های شایستگی حرفه‌ای جدی و اساسی بدهیم. به این معنا که یک معلم برای اینکه یک معلم بهینه باشد، نیاز نباشد کلی کاغذ به نام طرح درس و چشم‌اره بگیرد یا بازگذاری کند. نیاز نباشد مدرک‌گرایی راگسترش دهیم، مثل گواهی حضور در فلان جلسه که بسیار امری متداول است. چرا درحال انجام این کار است؟ زیرا فرآیند سازمانی آموزش‌وپرورش این بوده که در رتبه‌بندی هرکس که غلط بیشتری بازگذاری کند، رتبه بهتری به او می‌دهیم. درصورتی که این مکانیسم‌ها باید تغییر کند و گویند معلمی که با الوایای دانش‌آموزان ارتباط بهتری دارد، معلم شایسته‌ای است و امروری است.

مساله پنجم فرآیند اصلاح نظام اقتصادی است. این فرآیند دو بخش دارد؛ یک بخش اصلاح خدمات معلم است. دیگری زیرساخت‌های آموزشی است. اولا این امر باید جهش پیدا کند و حداقل باید ۵۰ درصد وضعیت فعلی، رشد پیدا کند. فکر می‌کنم کل کشور از لحاظ زیرساختی دچار استهلاک شده‌ایم. همان زیرساخت کمی که پس از جنگ بازسازی کردیم، اکنون طول عمرشان بیش از سه دهه به پایان رسیده است. بسیاری از زیرساخت‌ها باید بازسازی کنیم. از سو دیگر موضوع معلمان هم مساله است. معلمی که تا سازمان فرهنگیان وارد می‌شود، حقوقش به اندازه حداقل حقوق یک کارگر است. شما یک نفر باید یک دوره چهارساله خیابانی می‌فرستید و وقتی از قلزاگاه آموزشی بیرون می‌آید، به اندازه‌ای سربار حقوق می‌گیرد. مساله‌ام با پولایین کردن تمأنیت نیست. قصدم توضیح حرفه‌ای‌گری است. فرد باین وضعیت هیچ وقت به خودش سختی نمی‌دهد تا خیابان شود. در بیوارد و آموزش خیابانی کلی فرسایش جسمی و روحی داشت. همان طور که می‌دانید شهری ماند نهان، ظرفیت جذب و استخدام مردان آن اصلا بر نمی‌شود. یعنی نمی‌صرفد. این خیلی بد است که در حد تامین حداقل‌های زندگی بومیه هم نمی‌صرفد. تصور کنید معلمی با حقوق هشت تا ۱۰ میلیونی بخواهد در تهران خانواده تشکیل بدهد، حتی قابل تصور هم نیست. این امر، یعنی تامین مالی آموزش‌وپرورش هم در حوزه زیرساختی و هم جبران خدمات نیروی انسانی باید یک تغییر اساسی فوری شود. من فکر می‌کنم را انجام دهیم و بعد وارد تحول شویم. نمی‌توانیم از پله اول به پله دهم بپریم.

پیشنهاد فوری اصلاحی ششم این است که هدف پراکنده و متکثر فعالیت‌های آموزش‌وپرورشی را در دو مولفه کلیدی ۱. تهمید فضیلت دوستی و رشد اخلاقی و ۲. تهمید هویت بایسی یک پارچه (ایرانی و اسلامی) خلاصه کنیم و بر این دو متمرکز شویم. به‌گمانم اگر این چند مولفه هم اما ساده و بدیهی در نظر گرفته شود. تمام شان هم مسئله‌مان کم می‌کرد؛ ما دیگر نمی‌توانیم نهایتا به یک بهینه‌سازی سیستم فعلی برسیم. این فرآیند زامن اصلاح نظام آموزشی می‌دانم. اما آنچه در مقدمه گفت‌وگویمان گفته شد که مرتبط به چالش حکمرانی در نظام آموزشی است، آن را نحول می‌دانم. در ابتدا باید اصلاحات نظام آموزشی را انجام دهیم و همزمان زیرساخت‌های نظری و فنی رابرای آن تحول بنیادین آماده کنیم که از فلسفه تاروش‌ها و حتی ساختار اداره و محیط فیزیکی مدارس را منطبق با ایده خودمان باطراحی کنیم. در مسیر نخبگان اجتماعی و دانشگاهی درکنار معلمان جوان و دغدغه‌مند هم در دو به عنوان دو بال بلند درکنار یکدیگر قرار گیرند. لکن امروز بنابر آن تمثیل مشهور عده‌ای کاسب صفتانه جوجه (اصلاحات آموزشی) را رنگ کرده و به جای قرای (تحول بنیادین) به جامعه عرضه می‌کنند. معتقدم جلوی این خیانت با غفلت تاریخی باید ایستاد و نخبگان دلسوز باید با صدای بلند برهنگی پادشاه تحول را به جامعه نشان دهند تا از این فضای تعارفات روزمره خارج شویم و به جای کارهای روزمره، مسائل کارهای اصلی بپویم. اساس و اولویت فوری کنش حلقه‌های میانی موضوع آموزش و تربیت را این می‌دانم. ان شاءالله خداوند در این مسیر یاری‌رسانت مسئولان همیشگی باشد و یاورانت باشد.

منافقین و حمایت از تروریسم در ایران

سیدمحمدجواد هاشمی‌نژاد
دبیرکل خانواده شهدای نور

هفته گذشته دو جدید دادگاه و محاکمه سازمان مجاهدین خلق موسوم به منافقین در شعبه یازدهم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی دهقانی به صورت علنی برگزار شد. به همین مناسبت در این یادداشت، حمایت‌های منافقین از سایر گروه‌های تروریستی ضدایرانی از دهه ۶۰ تاکنون را بررسی می‌کنیم.

رویکرد و نگاه ذمامیت خواهانه و انحصارطلبانه همواره برای ارتقاط مشترک در توصیف ویژگی‌های منافقین توسط پژوهشگران و صاحب‌نظران رخ‌دهد جدال‌گاه‌ان از این گروه بود که نتوانسته زیر چتر نظام سیاسی جدید براماده از اقدام به هم‌پیسی، به حیات سیاسی خود ادامه دهد و درنهایت متوسل به روش‌های خشونت‌آمیز و تروریزم متعدد در سرتاسر ایران شد.

بااین حال مشی خشونت و استفاده از ابزار تروریسم که در ذات این گروهک بود باعث شده منافقین با دیگر گروه‌های تروریستی به هم‌پیوسته و زهر خشونت خود را به عنوان رویکردی مورد توجه به رسمیت بشناسند. در این میان اهداف و شعارهای گروه‌ها که و شیوه کنار آمدن با آنها در آینده مورد ترسیم آن نیز به هیچ وجه مشخص نیست. آنچه اهمیت دارد این است که دشمن دشمن من دوست من است و فعالانی توانم با او کارکرده و از او پشتیبانی کنم و او نیز از من حمایت کند. در این راهبرد، اتفاقاً عده و داعش و تکفیر داخلی و بان کی‌مون و بان عربیسم و تجزیه‌طلب و تروریسم و ولنی تفاوتی در اصل ماجرا ایجاد نمی‌کند، همان‌گونه که گذار از دوران ضدامپریالیستی و ورود به عهد سقوط در دامان امپریالیسم توسط منافقین تحولی نامیکن نبود، پس همکاری با این گروه‌ها و مرام‌ها نیز برای رفع کثرت اختلاف میان آنها امری شدنی است. بررسی تاریخچه منافقین از بدو پیروزی انقلاب تاکنون نشان می‌دهد این گروه همکاری با ارتباطات متعددی با هر یک از گروه‌های تروریستی و تجزیه‌طلب داشته شده کشور دارد؛ هرچند عدم‌بسیاری این ارتباطات و نتایج آنها به ذیل ملاحظات این گروه‌ها ممکن است آشکار نشود اما آنچه در منابع متعدد قابل مشاهده و انکاست نشان دهنده بعضا سطوح عمیقی از همکاری میان منافقین با سایر گروه‌های تروریستی ضدایرانی است. در این پژوهش مختصر به ابعادی از این مناسبات و همکاری‌ها پرداخته شده است.

حزب دموکرات کردستان ایران

حزب دموکرات کردستان ایران یکی از قدیمی‌ترین احزاب تجزیه‌طلب است که در سال ۱۳۲۴ تاسیس شد. این حزب یک حزب جدایی‌طلب است که در بدو تاسیس خود با تشکیل جمهوری مهاباد و با حمایت شوروی، به دنبال تجزیه ایران بود. حزب دموکرات از جمله گروه‌های تروریستی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون در ترور شهروندان و سربازان ایرانی در مناطق مرزی نقش گسترده‌ای ایفا کرده و در دوران رژیم صدام نیز ارتباط تنگاتنگی با وی داشته است. عبدالرحمان قاسملو، سرکرده اسبق این گروه تروریستی در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۰ با رادیوکویت‌نشان که در ۷ اردیبهشت همین سال توسط روزنامه جمهوری اسلامی منعکس شد، می‌گوید: «به تقاضای نماینده سازمان مجاهدین خلق ایران مذاکره طولانی با هم داشتیم که به نتیجه خوبی رسید و باید، بگویم که نظر حزب دموکرات و سازمان مجاهدین خلق در کلیه زمینه‌ها به ما هم مشترک بوده و قرار شد در آینده همکاری‌های دو سازمان گسترش یابد. انگیزه نماندنه که سازمان مجاهدین خلق از مدت‌ها پیش پشتیبانی خود را از مبارزات بحق ما اعلام داشته است.»

مصطفی هجری، سرکرده کنونی حزب دموکرات ایران‌در ترک خود معرفی می‌کند. (سایت مجاهدین: مسعود رجوی - ۲ اسفند ۱۴۰۱)

خالد عزیزی، سخنگوی حزب دموکرات کردستان (۲۱ اسفند ۱۴۰۱) در گفت‌وگویی با تلویزیون کردکانال (شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای متعلق به گروهک تروریستی دموکرات) و در پرسش‌که مربوط به آینده ایران(!) و همکاری با سایر گروه‌ها بود، گفت: «ما مجاهدین خلق و اغلب جریان ها گفت‌وگو داشته‌ایم.»

مشخصا گفت‌وگوها و توافقات حزب دموکرات کردستان ایران و برخی دیگر از گروه‌های تجزیه‌طلب بر سر تجزیه و تضعیف ایران بوده است و مناسبات قابل توجه این گروه تروریست تجزیه‌طلب با منافقین نمی‌تواند بدون دادن امتیاز از سوی گروهک رجوی باشد. خالد عزیزی، سخنگوی حزب دموکرات در نشستی که در سال ۱۴۰۱ به مناسبت سالگرد اعلام تشکیل جمهوری مهاباد(!) در سوئیس برگزار شد، اعلام می‌کند که حزب دموکرات کردستان ایران با سازمان مجاهدین خلق بر سر خودمختاری کردستان ایران به توافق رسیده است.

پژاک

ارتباطات منافقین با گروه‌های تجزیه‌طلب و تروریستی کردی منحصر به حزب دموکرات نیست. گروه تروریستی و تجزیه‌طلب پژاک که در سال‌های اخیر جنایات بی‌شمار و دددمنشانه‌ای در مناطق کردنشین کشورمان مرتکب شده از سال‌ها قبل با منافقین ارتباط و همکاری داشته است. محکومیت شدید کشته‌شدن تعدادی از نیروهای گروهک منافقین در عراق در سال ۲۰۱۳ توسط پژاک و صدور بیانیه نشان می‌دهد همکاری گروهک رجوی و ارتباطات آن محدود به یک گروهک نبوده است.

پاک

شکل مواضع گروهک منافقین درخصوص گروه تروریستی و تجزیه‌طلب موسوم به حزب آزادی کردستان -پاک- نیز نشان دهنده، مناسبات پشت‌پرده و همکاری‌های مورد توافق این دو گروه است. برای نمونه بمباران مقر تروریست‌های موسوم به پاک در اقلیم کردستان عراق توسط سپاه پاسداران با واکنش پرخشم منافقین مواجه شده است. آنها با انتشار مطلبی در اول آذر ۱۴۰۱ در سایت خود هرگونه حمله و تعرض به مراکز و مقرهای این گروه در اقلیم کردستان را به شدت محکوم کردند، اجالب آنکه منافقین، تروریست‌های عضو این گروه را با مظلوم نمایی، «هموطنان کرد ایرانی» می‌نامند!

حزب دموکرات کردستان ایران

حزب دموکرات کردستان ایران یکی از قدیمی‌ترین احزاب تجزیه‌طلب است که در بدو تاسیس خود با تشکیل جمهوری موسوم به جمهوری مهاباد و با حمایت شوروی، به دنبال تجزیه ایران بود. حزب دموکرات از جمله گروه‌های تروریستی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون در ترور شهروندان و سربازان ایرانی در مناطق مرزی نقش گسترده‌ای ایفا کرده و در دوران رژیم صدام نیز ارتباط تنگاتنگی با وی داشته است. عبدالرحمان قاسملو، سرکرده اسبق این گروه تروریستی در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۰ با رادیوکویت‌نشان که در ۷ اردیبهشت همین سال توسط روزنامه جمهوری اسلامی منعکس شد، می‌گوید: «به تقاضای نماینده سازمان مجاهدین خلق ایران مذاکره طولانی با هم داشتیم که به نتیجه خوبی رسید و باید، بگویم که نظر حزب دموکرات و سازمان مجاهدین خلق در کلیه زمینه‌ها به ما هم مشترک بوده و قرار شد در آینده همکاری‌های د